



اکران عمومی فیلم در فضای باز هر پنج شنبه فصل تابستان در نیویورک، عکس از کار دین



وضعیت فراری اف ۴۳۰ بعد از سقوط از یک پل در یکی از شهرهای انگلیس، عکس از گیتی ایمیح



پلی خاطر نک که دانش آموزان یک مدرسه در اندونزی باید هر روز از روی آن بگذرند، عکس از رویترز

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

کار مند کم فروش هم داریم

شهید مطهری درباره یکی دیگر از مواردی که مصداق بارزی از کم فروشی است، نوشته اند: فرض کنید شما کارمند کسی هستید و قرار دارید ماهی فلان مبلغ از او بگیرید. اگر شما کار را که قرار گذاشته اید تمام و کمال انجام دادید و آن وقت مبلغ مورد قرار داد را به تمام و کمال گرفتید، درست است ولی اگر شما حقوق تان را به تمام و کمال بگیرید ولی از کارتان کم بگذارید، این «تطفیف» است و در تطفیف بودن و حرام بودن هیچ فرقی با مواردی نمی کند که ترازو در کار است.

بر گرفته از کتاب آشنایی با قرآن

احکام

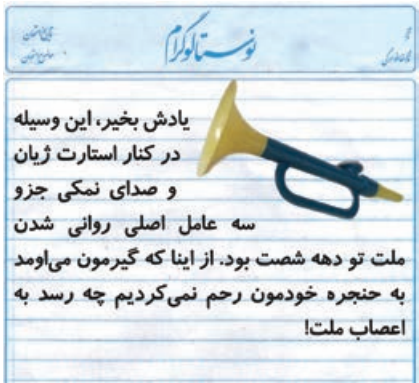
اقتدای ماموم با وجود فاصله با امام

محمدعلی ندادنی-در نماز جماعت، هم اتصال مامومان به یکدیگر شرط صحت جماعت است و هم اتصال آنان به امام جماعت. ملاک و معیار اتصال هم آن است که میان مامومان با امام جماعت یا میان مامومان بیش از یک قدم بزرگ فاصله نباشد. نکته دیگر در بحث اتصال آن است که آیا ورود به نماز جماعت و گفتن ا... اکبر باید به ترتیب صف ها باشد یا نه؟ به این معنا که آیا لازم است کسی که مثلا در آخر صف ایستاده منتظر بماند تا افراد نزدیک تر به امام جماعت تکبیر بگویند و بعد از آن ها تکبیر بگویند و اقتدا کند یا نه؟ حضرت آیت ا... خامنه ای در استفتایی می فرمایند که لازم نیست بعد از اقتدای آنان اقتدا کند به شرطی که مامومان نزدیک تر، آماده ورود به جماعت باشند.

سوال: اگر ماموم در آخر یکی از دو طرف صف اول نماز ایستاده باشد، آیا می تواند قبل از مامومانی که بین او و امام ایستاده اند، وارد نماز جماعت شود؟

جواب: اگر مامومانی که بین او و امام ایستاده اند، بعد از این که امام جماعت شروع به نماز کرد، به طور کامل آماده اقتدا کردن باشند، می تواند به نیت جماعت وارد نماز شود.

یادش بخیر



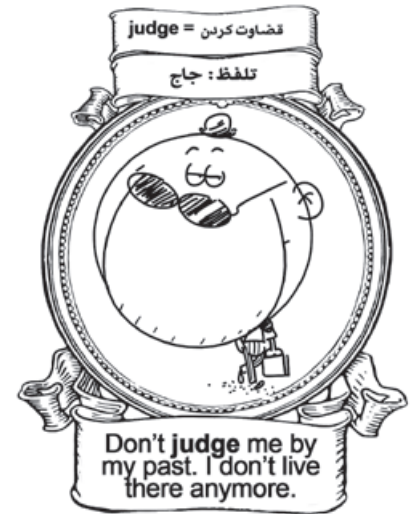
داستانک

دست بی نبض!

شب کار بودم و تازه به بیمارستان رفته بودم. نیمه شب، سر پرستار بخش صدایم کرد و مرا به بالین بیماری فرستاد که نبض او را بگیرم. اتاق، با روشنایی یک شب خواب روشن بود. من آرام آرام بالای سر بیمار مد نظر رفتم. به آرامی پتور از روی دست بیمار کنار زده و انگشتانم را روی نبض بیمار گذاشتم و آماده شدم که نبض بیمار را بشمارم. حس کردم نبضی در کار نیست و دست بیمار کاملا سرد است. هول کردم و پیش خودم گفتم بیمار فوت شده است. خواستم سریع از اتاق بیمار خارج شوم و به سر پرستار اطلاع بدهم که دیدم بیمار مرا صدا زد و گفت: خانم پرستار، تترسید، دست من مصنوعی است! برگرفته از سایت «همشهری آنلاین»، زهر ابادره

انگلیش آموزی

نویسنده: میتر اتاتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



من رو با گذشته ام مقایسه نکن. من دیگه اونجا زندگی نمی کنم.

اندک صبر

همچون میوه کال!

پای درخت پنجره ها چون میوه های کال آرام و بی صدا از راه می رسم من در نمی زنم پای درخت پنجره ها منتظر بمان

سید حسن حسینی

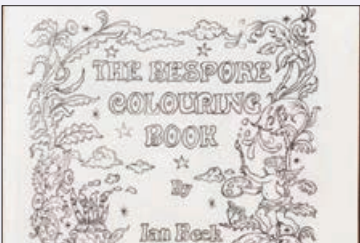
دور دنیا

در دسرهای یک نشانی رند خانه!



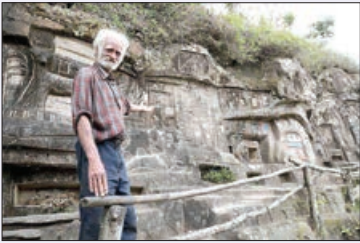
آدیتی سنترال/ مردم هلند وقتی نشانی خانه هایشان تغییر می کند و می خواهند آب یا حتی اینترنت اشتراک گاز، برق و خانه قبلی شان را لغو کنند تا بتوانند دوباره و برای خانه جدیدشان امکانات آب، برق و ... بگیرند، به جای نشانی صحیح برای این که سریع تر فرم را پر کنند یک نشانی رند را می نویسند! آن ها می نویسند: «خانه شماره ۱۲۳۴ AB، این خانه در منطقه ای در شمال هلند است و ساکنانش سال هاست از این اتفاق در عذاب اند! آن ها بعد از پیگیری های فراوان موفق شدند کد پستی شان را تغییر دهند اما این نامه ها تمام نشد چون مسئولان دولتی گفته اند ۱۰ سال زمان می برد تا این کد از تمام سایت های آنلاین حذف شود!

گران ترین کتاب رنگ آمیزی دنیا!



آدیتی سنترال/ آیا حاضرید ۳۰ هزار دلار برای یک کتاب رنگ آمیزی بپردازید؟! کتاب های رنگ آمیزی بزرگ سالان این روزها زیادی محبوب شده و به کاهش استرس کمک زیادی می کند. به همین دلیل شرکت «یان بیک» که تولید کننده بزرگ کتاب های رنگ آمیزی کودکان است، به تازگی از لوکس ترین کتاب رنگ آمیزی اش رونمایی کرده است. این کتاب به دلیل کیفیت بالای کاغذ و طراحی ها، گران قیمت است.

تبدیل کوه ها به اثر هنری!



آدیتی سنترال/ «آلبرتو گیرون، حدود ۴۰ سال است که در کوه های نیکاراکوئه زندگی می کند. او از زمانی که فقط ۲۳ سال داشت تصمیم گرفت طبیعت را برای زندگی انتخاب و خودش کوه های سنگی را به آثار هنری بی نظیر تبدیل کند. حالا او بعد از ۴۰ سال زندگی در کوه و ثبت آثار هنری بر روی سنگ های کوه های نیکاراکوئه، به عنوان «نماد نیکاراکوئه» و «مرد سنگی» مشهور شده است.

تکلیف جاده هراز مشخص شد

پس از سال ها سردرگمی مردم و مسئولان درباره باز یا بسته بودن جاده هراز، سرانجام تکلیف این جاده پرماجرا مشخص شد. جاده هراز از زمان افتتاح در چند ده سال پیش، هر چند روز یک بار بسته و بعد باز می شد که همین امر باعث می شد مسافران ندانند این جاده امروز باز است یا بسته و نگران بودند نکند وسط مسافرت، جاده تعطیل شود و گیر بيفتند. همچنین به مرور مردم شک کرده بودند جاده هراز برای حمل و نقل احداث شده با دکوری است. سرانجام در جلسه دیروز هیئت دولت و طبق نظر وزارت راه و بیراه، از این پس جاده هراز به طور پیش فرض تعطیل خواهد بود و فقط زمان هایی که باز باشد اعلام عمومی خواهد شد تا مسافران دیگر دچار مشکل نشوند و تکلیف شان با خودشان و راهشان و مسئولان شان روشن باشد! الکی



« تو این فصل تا می تویند همدونه بخوریز. از لحاظ پزشکی نمی دونم ولی از نظر اقتصادی خیلی خوبه کیلویی ۵۰۰ تومن! »

« قیمت محصولات چرم جوریه که به جاش بری یک گاو بخری، ارزون تر در میاد. اسکار وحشتناکترین جمله تعلق می گیره به: «سلام، یکن ز جتنی دارم برات»! »

« من هر قمت می خوامم به گنجشک های توی حیاط غذا بدم، کیبوردم رو می برم از بالکن می تونم! »

« زندگی تکرار بی پایان جمله «پارسال عجب آدمی بودم»ه! است! »

«تو فونه شما هم وقتی شیراز خونه رو باز می کنی، یکی از تو مومم صداش در میاد؟ این که می رن گشتن ای رو انتخاب کن که بهش علاقه داری، واسه خرابی ها و بچه پولدار هاست! ماها مجبوریم رشته ای رو انتخاب کنیم که بشه ازش نون در آورد! »

« واقعا ما مایی که کسی بهمون زنگ نمی زنه، چرا گوشیمون رو بی صدا می کنیم؟ وقتی یکی می نویسه «خخخخخ» دلم می خواد سرشو بذارم لای در به تعداد اون «خر» ها رو بگویم به هم! »

« نمی فهمم واقعا سیب ز مینی سرخ کرده به این باکلاماتی چرا باید چاق کننده باشه آخه؟! اصلا در شان همپوین غذای باشمپوینی نیست! »

« تنها ایراد روز های خوب، اینه که بعدا می فهمیم روز های خوبی بودن! »

گزارش های يك مریخی

گزارش شماره پنج: سر در گریبان ها

من یک مریخی هستم که به زمین آمده ام. ما آن جا سردمان بود و تصمیم گرفتیم وضعیت زمین و زمینی ها را برای سکونت بررسی کنیم. گزارش های دنباله دار من در این ماموریت را این جا می خوانید:

دیشب یکی از ساکنان قدیمی ساختمان، همه همسایه ها را خانه شان شام دعوت کرده بود. وقتی مناسبت مهمانی را از بهنام پرسیدم، گفت که مدیر فلیی ساختمان دارد از این جا می رود و به مناسبت آخرین شب بودن شان همه را دعوت کرده که دور هم باشند و قدر این دور هم بودن را بدانند. با خودم گفتم بعضی رسوم این زمینی ها چه خوب است. من دیر رسیدم و وقتی وارد شدم همه یک لحظه سرشان از گریبان شان بیرون آمد، بهم سلام کردند و بعد دوباره سر در گریبان فرو بردند. هنوز به قول آقای عنایت جلوس نکرده بودیم که ناگهان برق ساختمان رفت. یک لحظه به خودم آمدم، دیدم بین تعداد زیادی نقطه نورانی نشسته ام. یک لحظه یاد شب های خاطر هانگیز مریخ افتادم که ساعت ها می نشستم ستاره ها را تماشا می کردم. از طریق بهنام که کنارم نشسته بود فهمیدم توی گروه تلگرامی ساکنان ساختمان هستند و در واقع دارند با هم حرف می زنند. مثلا یک بار آقای عنایت نوشت: «بیایید این یک شب را واقعی با هم باشیم». بعد همه نفری یک لایک کنده گذاشتند و حرف او را تایید کردند. یک ساعت بعد برق دوباره برگشت اما آدم ها از توی گوشه هایشان برنگشتند. مدتی بعد کم کم شارژ باتری هایشان خالی شد و به تدریج هر کدام به گوشه ای خزیدند و به پریزی وصل شدند. به تدریج همه توی اتاق ها پراکنده شدند و هر گوشه ای را که نگاه می کردی یک نفر با سیمی به جایی وصل شده بود. حتی بهنام که همه پریزها را پر شده بودند جاده هراز برای حمل و نقل احداث شده با دکوری است. بعضی از همسایه ها هم که پریز خالی پیدا نکردند به تدریج رفتند به سمت پریزهای راهرو و حتی واحد خودشان. در پایان همسر مدیر ساختمان، از توی آشپزخانه عکس غذایی را گذاشت توی گروه و باز همه لایک کردند و از خوشمزگی اش تعریف ها کردند. من هم که از گرسنگی داشتم می ژدم، فرار کردم آمدم بیرون. پایان گزارش پنجم/ محمدعلی محمدپور



انقطه

افسانه های نوین

استاد مشنگ و شاگرد زرنگ

در زمان های قدیم استادی بود که در مکتب اش از همه قشر و سن و سالی شاگرد داشت. از بچه و بزرگ و پیر و جوان گرفته تا کارگر و تاجر و بقال و نقال و چقال. یک روز برای استاد با چاپار سریع السیر پیام کوتاهی رسید که کاروان سرا شوید. استاد که ادعایش در همه زمینه ها دهان پاره گویان را جر می داد، این بار دو دل شد. از یک طرف دهانش آب افتاده بود تا در این کار سرمایه گذاری کند، از یک طرف عقلش می گفت این کار به این راحتی ها نیست. برای همین از یکی از شاگردانش که تاجر ورشکسته ای بود مشورت خواست. بقیه شاگردان افزودند: «استاد! این که خودش هشتش گروی نه اش است و هر چه داشته حتی کلیه و قرینه و نیم متر از زوده بزرگش را هم در سرمایه گذاری ها و تجارت های داغانش از دست داده. چرا می خواهید با این آدم شکست خورده مشورت کنید؟» استاد در جواب شاگردان افزود: «کسی که شکست خورده در مقایسه با کسی که چنین تجربه ای نداشته، هزاران قدم جلوتر است. او روی دیگر موفقیت را به وضوح دیده و بهتر از هر کس دیگری می تواند چاه های منتهی به شکست را به ما نشان دهد». شاگردان از این حرف استاد کپ کردند و زبان به دهان گرفتند. آن شاخص ورشکسته در سه جلسه فشرده یک ساعت و نیمه به استاد مشاوره داد و استاد را راضی کرد تا در آن پروژه سرمایه گذاری کند. استاد هم با آن همه ادعایش خام شد و هر چه داشت و نداشت سرمایه گذاری کرد و شش ماه که هیچ شش سال بعد هم به نتیجه ای نرسید و دار و ندارش را به باد داد. بعدها از یکی از شاگردانش که داروغه بود خبردار شد همان تاجر ورشکسته، خودش بنیان گذار آن پروژه خیالی بوده و با این کلک میلیاردها کیسه اشرفی کلاهبرداری کرده و متواری شده است. آن جا بود که استاد فهمید خیلی هم نباید به آدم های شکست خورده اعتماد کرد و عقل هم خوب چیز نیست است گاهی!

علکساندر کاربر اتور

تا حالا دقت کردین؟



ایده و اجرا: صابری و مرادی

ماوشما

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹۹

* چرا شادی های بعد از گل ۱۸+ رو ننوشتید؟ مثلا اون گل (بیبیب) یک جور نوشتم که بتونین چاپ کنین!

* میلاد، استقلالی ۵۷ سال دارم. روزی بیش از یک ساعت رکاب می زنم. آلمان با داشتن ۸۲ میلیون جمعیت بیش از ۷۰ میلیون دوجرخه دارد. با استفاده از دوجرخه ضمن بهبود شرایط جسمانی به محیط زیست خودمان کمک کنیم.

* چرا ستون یادداشت ها حذف شد؟ به نظرم خیلی خوب بود. مثلا موضوعات اینستاگرام، آپگوشت خوردن و درباره ناامیدی صحبت کردن تو ذهنم مونده که خوب بودن واقعا. لطفا حذف نکنید.

* لطفا بگید جایزه مسابقه «این کیه؟» چی هست؟ ما و شما: کاریکاتور برنده در صفحه چاپ و فایل با کیفیت آن به ایمیل یا تلگرام برنده ارسال می شود.

* از تو و سیاره ای که تو را مشتری است، پیداست که می توانی، جهانی را عاشق کنی! * دوست عزیزم، هم باشگاهی خوبم اسما جان، زاده زورت شیرین و پر از عشق و نور آفرین باد.

از طرف دوستان